

گفت و گو با علامه سید محمد حسین فضل الله

✽ نخستین پرسش این است که با توجه به این واقعیت که در اسلام زن و مردی وجود ندارد با اینکه می دانیم قرآن زبان عربی را به کار گرفته که بیش از هر زبانی بین مؤنث و مذکر تفاوت می گذارد؛ چنان که شرق شناسان می گویند، و از نمونه های این تمایز، مشخص کردن مؤنث با نون جمع مؤنث است، یا تغلیب مذکر بر مؤنث در هنگام جمع بستن و امثال آن. اسلام تا چه اندازه از این مسأله به عنوان یک مسأله زبانی تفاوت بین زن و مرد تأثیر پذیرفته است؟

○ علامه فضل الله: هر زبانی نماینده همان جامعه ای است که در آن زندگی می کند، و از آنجا که مردی و زنی دو نوع وجود متمایز است - دست کم در شکل ظاهری و واقعیت خارجی - پس اشاره به این تفاوت با آوردن عبارات مذکر و مؤنث اشکالی نخواهد داشت، این کار هیچ آزاری را نسبت به مرد یا زن در پی نخواهد داشت. در زبان عربی «واو» جمع مذکر در برابر «نون» جمع مؤنث، هیچ پیامی را به همراه ندارد که حکایت از برتری یکی و نقص دیگری داشته باشد.

این تصور که آوردن لفظ مذکر و مؤنث در زبان، علیه زن است، تصویری کودکانه است و منشأ آن نوعی انفعال روانی به نام خودگریزی است، زیرا متمایز کردن زن از مرد در زبان برای تمایز جسمانی است، و این نشانگر تفاوت انواع یک جنس است، هیچ نوع اشاره منفی در آن نیست تا بخواهیم آن را از زبان بزداييم.

اما تغلیب مذکر بر مؤنث در جمع بستن، بی تردید به فرهنگی باز می گردد که زبان از آن برخاسته است، فرهنگی که در آن مذکر بودن بر مؤنث بودن برتری داشت، اما این فقط به فرهنگ عربی اختصاص نداشت، در زبانهای دیگر نیز می توان مانند آن را دید، برای اینکه واقعیت برتر دانستن مرد ویژه جامعه جاهلی پیش از اسلام نبود، بلکه این پدیده در میان بیشتر ملت‌های جهان وجود داشت. اسلام اگر چه از این قاعده زبان عربی استفاده کرده است، اما احکام اسلام جز از نظر زبانی تابع این نظریه نیست؛ اسلام زن و مرد را مخاطب قرار داده با تعبیرهای: یا ایها الناس، و یا ایها الذین آمنوا، بین زن و مرد در حقوق و واجبات تفاوت نگذاشته است؛ مگر در برخی از ویژگیها که اقتضای حقیقت تنوع بین دو نوع انسان است، چیزی که در نظام حقوقی اسلام روشن شده است.

✽ در ضمن همین نگاه مثبت به زن، تعبیراتی در قرآن هست که با شخصیت زن به عنوان انسان ناسازگار است؛ مانند «وطی»، «تحت». این تعبیرات را در روابط زن و مرد چطور تفسیر می کنید؟

○ درباره تعبیر وطی ناگزیر باید به طبیعت زبان به عنوان یک موجود زنده اشاره کنیم، واژگان در زبان، تولد و مرگ دارند؛ بسته به وضعیت اجتماعی. واژه وطی در زبان عربی به معنای زیر پا لگدمال کردن است، این واژه در جامعه جاهلی ساخته شد که روابط میان زن و مرد را این گونه می دید، ولی پس از آن تحول معنایی یافت و از آن معنای اصلی به معنای دیگر دگرگون شد، یعنی به حالتی که زن و مرد در عمل جنسی دارند. با این تحول، جنبه توهین آمیز معنای این واژه به کلی از بین رفت، زیرا نهادن دیگر در این واژه نیست، بلکه در این معنای جدید به کار می رود، بنابراین استفاده قرآن از این واژه هیچ گونه اهانتی به زن نخواهد داشت، و اشاره ای به پایین بودن رتبه زن ندارد.

درباره تعبیر «تحت» نیز همین گونه است، قرآن می گوید:

«ضرب الله مثلاً للذين كفروا امرأة نوح و امرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين»
تحریم/ ۱۰

زیر بودن در اینجا به معنای پست تر بودن نیست، بلکه تعبیری است از حالت متعارف در هنگام عمل جنسی. این واژه از معنای خاص به معنای عام تحول یافته است. در نتیجه بکارگیری این تعبیر در قرآن دلالت بر پستی جایگاه زن ندارد.

✽ آیا تعبیر فضل (برتری داد) در قرآن (سوره نساء/ ۳۴) جبهه گیری قرآن به سود مرد علیه زن نیست، یعنی همان فکر برتری مرد بر زن که تفکر غالب در تاریخ بود؟ آیا این دلیل برابر نبودن زن و مرد در قرآن نیست.

○ واژه تفضیل اجمال دارد؛ بر معانی چندی دلالت می کند، معنای مقصود متن را باید از قرینه موجود در سیاق به دست آورد. قرآن کریم درباره برتری مردم بر یکدیگر با همین تعبیر سخن گفته است؛ آنجا که می گوید:

«والله فضل بعضكم على بعض في الرزق» نحل/ ۷۱

خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر در رزق برتری بخشیده است.

این نوع برتری در نعمت است نه در ارزش. در جایی دیگر باز با همین تعبیر «فضل» می فرماید: «فضلکم علی العالمین» (اعراف/ ۱۴۰). این خطاب نیز که متوجه یهود است، مربوط به تفضیل در نعمت است، این برتری مربوط به ارزش نیست؛ به دلیل قرینه موجود در آیه: «و آتاکم ما لم یؤت احداً» (مائده/ ۲۰)؛ به شما چیزهایی داده شده است که به دیگران داده نشده است.

از اینجا می فهمیم که منظور از تفضیل در آیه «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض» (نساء/ ۳۴)؛ مردان سرپرست زنانند، به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده، به معنای تفضیل مرد در یک زمینه است و آن زمینه مدیریت زندگی خانوادگی است، به دلیل قرینه انفاق، زیرا تفضیل واژه ای است مجمل و دارای معانی گوناگون نعمت، نقش و وظیفه، اما بر همه این معانی با هم دلالت نمی کند، بلکه در هر کاربرد بر یک معنی دلالت می کند، که در این آیه نیز قرینه قرآنی موجود است.

✽ اسلام بسیاری از رسوم جاهلی را ابقا کرده است (مانند مهر، انواع طلاق و...) البته با تعدیل در برخی موارد. چه چیزی وجود این احکام را توجیه می کند، با اینکه می دانیم اسلام در دیدگاه خود در باره زن با جاهلیت اختلاف دارد؟

○ تمام سنتهای موجود در جاهلیت، ساخته و پرداخته خود جاهلیت نبوده است، بسیاری از آن سنتها از تعالیم آسمانی پیامبران گذشته باقی مانده بود، اما با تحریف معنای اساسی انسانی خود، بنابر این اسلام آمد و برخی از قوانین عامه انسانی را (که اساس دینی یا منطقی داشت) ابقا کرد، در برخی از آنها تعدیل ایجاد کرد، مانند مهریه که اسلام آن را از صورت قیمت زن بیرون آورد، و آن را هدیه ای از جانب مرد به زن تلقی کرد. در بسیاری از امور دیگر نیز همین گونه است.

* برخی ادعا می کنند که اهمیت نقش زن به عنوان مادر ایجاب می کند که به آموختن آنچه مربوط به این مسأله است به طور اساسی بپردازد، آیا اسلام نیز چنین نظری دارد؟
○ دانش در اسلام، ارزش انسانی برای همه انسانهاست، معیاری برای برتری افراد به حساب می آید، قرآن می گوید:

«هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» زمر/۹

آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند برابرند؟

«إنما يتذكر اولوا الالباب» رعد/۱۹

فقط صاحبان خرد ناب درس عبرت می گیرند.

دانش به یک اندازه برای زن و مرد ارزش می آورد، اهمیت تحصیل دانش برای زن و مرد فرقی ندارد. امام علی(ع) می فرماید:

«قيمة كل امرئ ما يحسنه.»

ارزش هر شخص به اندازه تخصص اوست.

از همین رو قرآن هنگامی که به افزودن دانش توجه می دهد: «و قل ربّ زدنی علماً»(طه/۱۱۴)، یا آنجا که به تفکر تشویق می کند و می گوید: «و يتفكرون في خلق السموات و الأرض»(آل عمران/۱۹۱)، روی سخن او تنها به زن نیست - اگر چه به مقتضای قاعده زبانی صیغه مذکر است، اما - مرد و زن هر دو مخاطب هستند، زیرا:

یک. از نظر اسلام هر انسانی؛ زن یا مرد، به طور مستقل از دیگران مسؤول ایمان خود به خدا و روز قیامت است، که ایمان موضوع قابل تقلید نیست؛ و برای اینکه رسیدن به ایمان نیازمند خردورزی و دانش آموزی برای گسترش افق تفکر و ادراک است، پس زن نیز مانند مرد باید توانایی های عقلی خویش را گسترش دهد.

دو. از آنجا که اسلام مرد و زن را دارای نقشی برابر در انسانیت می داند، هر دو را به طور مساوی مسؤول ایفای این نقش می شناسد، پس برتری یکی بر دیگری در تحصیل دانش و درجه آن و طبیعت دانشهایی که می آموزند منطقی نیست.

این سخن که زن نیز در برابر خدا مانند مرد مسؤول باشد، به رسمیت شناختن آزادی زن در فکر و اراده است، اینکه زن باید توانایی های خویش را تقویت کند و نقاط ضعف خویش را برطرف کند تا بتواند از انحراف خویش جلوگیری کند و در برابر تهدیدات دنیای بیرون ایستادگی کند، اینها چیزهایی هستند که دانش به اندازه زیادی می تواند در تحقق بخشیدن آنها برای انسان سهم داشته باشد، چه برای زن و چه برای مرد.

تأکید بر نقش زن به عنوان مادر به این معنی نیست که دانش و زندگی او در همین نقش منحصر باشد، به گونه ای که هر چیز مربوط به این زمینه نباشد برای او ممنوع باشد؛ چنان که برخی می پندارند، بلکه زن به عنوان انسان به تمام مواهب دانش نیازمند است، نه به برخی از ابعاد محدود آن. استدلال به این که توانایی های جسمی و عقلی زن محدود است نیز سخنی است ستمگرانه و اجحاف بر زن؛ این ادعا انسانی نیست.

خدای متعال زن و مرد را آفرید تا با هم و در چارچوب ویژگیهای خویش تکامل یابند، اما با این حال هر کدام از آنها را جدا از دیگری مسؤولیت داده است، مسؤولیت اقتضا می کند که هر یک از زن

و مرد، توانایی، آزادی اراده، آزادی فکر و فعالیت داشته باشد، چنان که گذشت... اگر وظیفه مادری اقتضا می کند که زن در این زمینه توانایی های ویژه خویش را رشد بدهد، وظیفه پدری نیز اقتضا می کند که مرد برخی از توانایی های ویژه پدری را در خود گسترش بدهد. این ویژگیها مانع از آن نیست که آن دو برای تبادل نقشهای خویش در این سطح آمادگی داشته باشند، در نتیجه توجیهی برای تفاوت بین زن و مرد از نظر دانش نیست، نه از نظر موضوع و ماهیت علم و نه از نظر سطح علمی که باید بدان برسند.

* صرف نظر از این که دیدگاه اسلام درباره آموزش و تحصیل زن چیست، در جامعه موانعی بر سر راه تداوم تحصیل زن موجود است، مانند پذیرفته نبودن اختلاط آنها با مردان، یا تنها سفر کردن آنها. اینها مانع استمرار تحصیل زن هستند. نظر اسلام در این زمینه چیست؟
○ اختلاط زن و مرد به طور کلی ممنوع نیست، تنها در مواردی حرام است که به انحراف بیانجامد، که این مانعی در راه تحصیل دانش برای زن نیست، اما باید ضوابطی باشد که زن و مرد را در هنگام تحصیل به یک اندازه در برابر انحرافها محافظت کند.

اما سفر زن برای تحصیل و گرفتن تخصص، مانع شرعی ندارد، همان گونه که سفر مرد برای تحصیل ممنوعیتی ندارد، شرط جواز سفر برای زن و مرد یکی است، و آن شرط این است که در سفر علمی، اجتماعی یا سیاسی، توانایی خویشتن داری و پایبندی به دین و مبادی اخلاقی داشته باشند؛ به گونه ای که بر خود از انحراف دینی و اخلاقی نترسند. در نتیجه چیزی وجود ندارد که زن را از رسیدن به کمال علمی - اگر بخواهد - باز دارد.

زن و کار برای معیشت *

* موضع اسلام درباره کار کردن زن برای گذراندن زندگی چیست؟

○ از نظر اسلام زن در هر زمینه مشروعی حق کار دارد، همان طور که مرد حق دارد در هر زمینه مشروعی کار کند، پس می تواند در مزرعه یا کارخانه، در فعالیت تجاری و یا زمینه های مختلف دیگر جامعه به کار بپردازد. دستاورد تلاش زن مال خود اوست، همان گونه که محصول کار مرد مال خود اوست، هیچ کس حق ندارد ثمره کار او را مالک شود، بلکه زن خود موجودی است مستقل که صاحب کار خویش است، همان گونه که مالک تمام عواید و بهره های آن نیز هست. پس هیچ مردی، پدر باشد یا شوهر یا پسر، حق تملک مال او را ندارد:

«للرجال نصيب مما اكتسبوا و للنساء نصيب مما اكتسبن» نساء/۳۲

مردان از آنچه که کسب کرده اند نصیب دارند و زنان (نیز) از آنچه کسب کرده اند نصیب دارند. بنابراین مرد بر اموال خویش تسلط کامل دارد، همین طور زن نیز بر آنچه که به دست می آورد تسلط دارد.

هنگامی که مسأله را بیشتر پی گیری کنیم، می بینیم که اسلام تلاش زن را به عنوان مدیر خانه کاری می داند که سزاوار مزد است؛ اگر از همسرش مزد بخواهد، زیرا شریعت اسلام، زن را مجبور نمی کند که بعد از عقد ازدواج کارهای لازم خانه را انجام بدهد، عقد ازدواج فقط سبب رابطه خاصی بین او و مرد می شود. خارج از این رابطه، او انسانی است که مالک تمام کار و درآمد خویش می باشد. اسلام

از این نیز پیش تر رفته است؛ به زن اجازه داده است که اگر بخواهد برای شیردادن فرزندش از پدر او مزد بگیرد، به گونه ای که اگر مطالبه کرد بر مرد واجب است از باب وجوب نفقه فرزند، اجرت شیردهی را به زن پرداخت کند، مگر آن که زن بیش از حد متعارف مزد بخواهد.

برابری زن و مرد در دستمزد

* آیا در قرآن کریم تصریح روشنی درباره دستمزد زن و مرد وجود دارد، یا اینکه متون دیگر اسلامی به این موضوع می پردازند؟

ج. آیاتی در قرآن آمده است که به طور عمومی درباره کار سخن می گوید، مانند: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» (مائده/۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهایی که بسته اید وفا کنید. این آیه مردان و زنان مؤمن را مخاطب قرار می دهد و از آنها می خواهد که به هر قراردادی که بسته اند وفا کنند، بدون فرقی میان زن و مرد. و در آیه رضاع به روشنی از حق شیردهی مادر و مزد گرفتن او سخن به میان آمده است:

«فإن أرضعن لكم فأتوهنّ أجورهنّ و اتتمروا بینکم بمعروف و إن تعاسرتم فسترضع له أخی»

طلاق/۶

و اگر برای شما (بچه) شیر می دهند مزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت بپردازید، اگر کارتان (بازهم) با هم به دشواری کشید زن دیگری بچه را شیر دهد.

این یعنی زن به طور طبیعی حق دارد اجرت بگیرد، اما اگر بر سر مقدار اجرتی که زن برای شیردادن مطالبه کرد اختلاف کردند و زن می خواست مقدار بیشتری بگیرد، پدر می تواند زن دیگری را برای شیردادن فرزندش انتخاب کند. اسلام از کاری که مخصوص مردان باشد سخنی به میان نیاورده است. قوانینی که درباره کار دارد همه عمومی هستند، هیچ تفاوتی میان انواع کارها قائل نشده است. از این نوع برخورد می فهمیم که اسلام در کار و نتیجه آن بین زن و مرد فرق نمی گذارد.

این نکته مسأله دیگری را نیز برای ما روشن تر می کند: اسلام در انجام یک کار به خصوص بین زن و مرد از نظر مقدار مزد تمایزی نمی بیند، به عکس آنچه که در برخی از کشورها و یا مراکز صنعتی و کشاورزی معمول است؛ کارفرمایان در این مراکز زنان را بیشتر برای کار استخدام می کنند، تنها به این دلیل که زنان مزد کمتری مطالبه می کنند و در نتیجه آنان پول کمتری خواهند پرداخت. در اسلام چیزی به نام مزد زن یا مرد وجود ندارد، که زن چقدر بگیرد و مرد چقدر بگیرد، بلکه زن و مرد برابر هستند، مقدار مزد هر یک را توافق او با کارفرما تعیین می کند. بنابراین، مشکلی وجود ندارد، نه از نظر اصل قانون و نه از جنبه عقد ازدواج، همچنین در باره کار زن جای این پرسش وجود ندارد که آیا جایز است یا نه، یا اینکه زن چه نوع کاری را می تواند انجام دهد و چه کاری را نمی تواند انجام دهد، یا اینکه مزد کار زن چند است و یا چند درصد؟

نشوز، و خشونت علیه زن

* اگر زن نیز بر شوهرش حق جنسی دارد، آیا قابل توجیه است که شوهر در صورت خودداری

زن از پاسخگویی جنسی او را بزند، آیا این علف به زن نیست؟

○ اولاً حق زدن زن برای مرد در حال امتناع از تمکین حق جنسی؛ یعنی نشوز زن، به این مسأله باز می‌گردد که رابطه همسری راهی است شرعی، قانونی و اجتماعی برای ارضاء غریزه جنسی، به گونه‌ای که نیازمند تماس جنسی با دیگری نباشد، اگر زن در این باره تمرد کند - چه در ازدواج موقت و چه به گونه دائمی - مثلاً مدتی کوتاه یا بلند از شوهر دوری کند، زمینه انحراف مرد فراهم می‌شود، و بنابراین باید به یکی از راه‌های زیر متوسل شود:

- نصیحت و موعظه، به هر شکلی که ممکن است.

- دوری در بستر، یعنی تنبیه روانی.

- ازدواج با زنی دیگر، که البته این گزینه راه حل به حساب نمی‌آید، زیرا ممکن است در ازدواج دوم نیز این مشکل تکرار شود.

- شکایت نزد قانون، اما قانون نمی‌تواند زن را الزام به کاری کند، زیرا هیچ قانونی نمی‌تواند این حکم را در مورد زن به اجرا بگذارد...

- آخرین راه طلاق است، که این نیز بیشتر فرار از مشکل است تا حل مشکل.

در برابر این گزینه‌ها که غالباً راه حل نیستند، هنگامی که زن نه به نصیحت گوش بدهد و نه از دوری مرد از او متوجه شود، مرد حق دارد به زدن متوسل شود، به این اعتبار که این حق را دارد، این معنای آیه شریفه است که می‌فرماید:

«واللاتی تخافون نشوزهنّ واهجرهنّ فی المضاجع واضربوهنّ فإنّ اطعنکم فلاتبغوا علیهنّ

سبیلاً» نساء/۳۴

زنانی را که از سرباز زدن شان از تمکین جنسی می‌ترسید نصیحت کنید، و در بستر از آنها دوری کنید، (و در صورت بی‌فایده بودن این روشها) آنها را بزنید، اما اگر تمکین کردند دیگر راهی بر ایشان مجویید.

مفسران درباره این آیه گفته‌اند، زدن نباید شدید باشد؛ که زن مجروح شود یا استخوان او بشکند، ضربه به صورت نیز نزند.

بدین سان زدن راه حلی می‌شود برای این مشکل داغ و خانوادگی در زندگی زناشویی، توجیهی برای علف علیه زن نیست؛ مثلاً مرد حق ندارد زن را برای اینکه کار خانه را انجام نداده، یا برای اینکه چرا کارهای مربوط به فرزندان را انجام نداده است بزند، زیرا این امور هرگز از وظایف زن نیست. برای هیچ منظور دیگری هم حق زدن زن را ندارد، بلکه زدن (آن هم با قید و شرط) راه حل ویژه این مشکل خاص است که سازمان خانواده را به فرو ریختن تهدید می‌کند.

شوهر که با مهر، نفقه و سایر امور مسؤولیت و مدیریت اداره خانواده را بر عهده دارد، این حق را دارد که مشکل را با زدن تأدیبی حل کند، تا بتواند سازمان زندگی زناشویی را از خطر انهدام و تخریب محافظت کند و زندگی زن و مرد را از ویران شدن نجات بدهد.

اسلام به زن و مرد و رابطه ازدواج نگاه ایده‌آلیستی ندارد که گویی زن و شوهر دو فرشته هستند؛ چنان که برخی می‌پندارند، بلکه اسلام به زن و مرد و زندگی زناشویی نگاه واقع‌بینانه دارد؛ با تمام تلخی‌ها و شیرینی‌هایش.

زدن، اگر چه از نظر عاطفی صرف، کاری وحشیانه و تجاوزکارانه به حساب می‌آید، که البته اگر مرد بخواهد بر زن ستم کند همین گونه نیز هست - مردی که خود را آقای مطلق بداند و حیوان صفتانه

زن را بزند - اما زدن در این زمینه خاص، اقدامی عاقلانه است نه تجاوز کارانه، زیرا هدف این برنامه اصلاح است. به عبارت دیگر: نباید فقط به وسیله نگریت. بدون اینکه به هدف مورد نظر آن توجه شود، ارزش وسیله بسته به هدف و از سنخ آن است، بنابراین اگر هدف نجات سازمان خانواده از خطر باشد، وسیله اگر چه در ظاهر به نظر خشن برسد، از نظر هدف، معقول و منطقی است.

از سوی دیگر، وجود چنین برنامه پیشگیرانه ای سبب می شود که اصلاً زن به مرحله نشوز که سبب انهدام خانواده است گام نگذارد. هر برنامه تأدیبی یا قصاص در واقع دو بعد دارد؛ بعد اول، رویارویی با اصل جرم است برای برپایی حق و عدالت. بعد دوم، جلوگیری از کسی که دلش می خواهد جرمی را انجام دهد.

آیا قوانین جزایی جهان که منافع انسان را در نظر دارد، اگر مصلحت عمومی اقتضا کند زدن (مجرم یا متهم) را خوار شمردن انسان و ناسازگار با کرامت او می دانند؟ آیا اینکه ما فرزندان خود را هنگامی که خطا می کنند تنبیه می کنیم تجاوز به انسانیت آنهاست و آیا این به معنای دوست نداشتن آنهاست؟

بر این نکته تأکید می کنیم که جز در حال نشوز برای هیچ مردی جایز نیست که زنی را بزند؛ همسر، پدر، برادر، عمو یا دایی، هیچ یک حق زدن او را ندارد.

* آیا ممکن است مسأله جنسی وظیفه واجبی بر زن باشد که حتی اگر تمایلی به آن نداشت در برابر شوهر تمکین کند؟

○ گزینه جنسی نیاز طبیعی انسان است؛ مانند خوردن و آشامیدن. هدف از واجب بودن آن در داخل روابط همسری پاسداری از عفت زن و مرد است، همان گونه که پیش از این گفتیم، هنگامی که این گزینه نیاز به ارضا داشته باشد، جایی برای نخواستن نیست، برای اینکه امتناع هر دو طرف را به انحراف می کشاند؛ بویژه که مرد در این زمینه بیش از زن برانگیخته می شود و زمینه سقوط او در برابر این فشار بیشتر است. بنابراین الزام زن از سوی مرد برای ادای حق جنسی امری طبیعی است نه شگفت.

* آیا حق زدن برای مرد (که در قرآن تصریح شده) با نگاه شریک زندگی بودن زن ناسازگار نیست؟

○ هنگامی که زن وارد زندگی زناشویی می شود در حقیقت با اختیار خود این زندگی را برگزیده؛ بدون اینکه کسی او را مجبور کند، و بی تردید می داند که شوهر از نظر انسانی و طبیعی بر او حقوقی دارد. او در این مرحله می تواند ازدواج را بپذیرد یا ردّ نماید. زن هنگامی که عقد ازدواج خوانده می شود به لوازم این عقد و پیمان متعهد می شود و شوهر از او تعهد می گیرد، همان گونه که مرد نیز به مسؤولیتهای خود در برابر زن پس از عقد پایبند می شود. بنابراین زندگی انسانی برپایه قراردادهای طرفینی و پذیرش مسؤولیتهای متقابل استوار است.

بنابراین شریک بودن زن به معنای ملزم شدن زن به چیزهایی است که این شراکت اقتضا دارد، و گرنه ترمّد زن در هنگام نیاز جنسی مرد یا به طلاق می انجامد یا به ازدواج با دیگری و یا انحراف، که

هر یک از اینها در واقع خسارتی بر خود زن است. نگاه درست به مسأله این گونه است؛ یعنی مسأله را در چارچوب دقیق موضوع خودش بنگریم، بدون درافتادن به یک طرف و غفلت از جنبه های دیگر.

* اگر مرد حق دارد برای ادای حق خود زنش را بزند، هنگامی که مرد از ادای حقوق او سرباز زد، زن چه می تواند بکند؟

○ در پاسخ این سؤال من با آیت الله سید محسن حکیم و شهید سید محمد باقر صدر موافقم؛ هنگامی که مرد ناشزه باشد، یعنی به نیاز جنسی همسرش پاسخ ندهد، زن نیز حق دارد از ادای حق مرد سرباز زند، هنگامی که مرد به زن نفقه ندهد باز هم زن می تواند از تمکین امتناع بورزد و این اختیار را دارد؛ اما با توجه به اینکه سرپرست در خانواده مرد است، در عمل، زن نمی تواند مرد را بزند.

* آیا این سخن شما به زن اجازه می دهد که خانه همسرش را در صورتی که زندگی به دلیل عوامل خارجی، یا فشار و ستم شوهر تحمل ناپذیر شود ترک کند. با آن که می دانیم زن حق طلاق را در دست ندارد؟

○ شرایط داخل خانه هر چند دشوار باشد زن حق ندارد از خانه شوهر فرار کند و از حقوق او سرباز زند، زیرا زن به مقتضای عقد ازدواج به این حقوق پایبند شده است که به صورت قراردادی بین زن و مرد درآمده است. اما اگر خود شوهر به حقوق انسانی زن بی توجهی و بر او ستم کند، در این صورت زن حق دارد نزد کسی شکایت ببرد که بتواند مرد را زیر فشار قرار دهد، تا در زندگی تعادل برقرار شود، اما اگر زندگی با آن شوهر به بن بست رسیده باشد، زن می تواند به حاکم شرع شکایت کند، حاکم شرع می تواند راهی برای رهایی، طلاق و نجات او از آن زندگی بیابد.

چند همسری و شرط عدالت

* اسلام به مرد اجازه می دهد که همزمان چهار زن داشته باشد، چرا عدد چهار؟ وانگهی، آیا تعدد زوجات، پایین آوردن زن از مرتبه انسانی و تجاوز به محیط امن و آرام خانه نخواهد بود؟

○ تعدد زوجات چیزی است که طبیعت مصالح انسان، زن و مرد به طور یکسان، آن را اقتضا می کند. و ابعاد مثبت موجود در آن بیشتر از جنبه های منفی آن است، به این دلیل در قانون شریعت در نظر گرفته می شود.

دلیل بر این مطلب این است که تعدد زوجات در روابط زن و مرد، نظامی است که از گذشته تا امروز عملی می شده است، چه به صورت علنی و آشکار و چه به صورت پنهان و مخفیانه، مثلاً در جامعه متمدن امروز، شمار مردانی که به عنوان ازدواج یا هر عنوان دیگری به یک زن قناعت کنند به ده درصد نمی رسد. افزون بر این تاریخ پر است از روابط غیرمشروع مردان با زنان در کنار روابط مشروع. تمام اینها این واقعیت را می رساند که نیاز به چند همسری نیازی اساسی و جدی است. منشأ این نیاز یا در درون انسان قرار دارد و نیازهای جسمی و روحی او، و یا از بیرون و شرایط خاصی که زن و مرد در آن زندگی می کنند، مانند نازایی و بیماری. اساسی بودن این نیاز نشان می دهد که فقط با تجویز یک زن (و نه بیشتر) راه برای انحراف باز می شود و مشکلاتی پدید خواهد آمد که نسبت به جنبه های منفی چند همسری بسیار بیشتر است.

به همین دلایل، تجویز تعدد زوجات، با توجه به مصالحی که برای زن و مرد به یک نسبت دارد، پست شمردن مرتبه انسانی زن نخواهد بود، و نیز اجحاف و برهم زدن امنیت او با شریکش را در پی نخواهد داشت، به شرط اینکه عدالت اسلامی در آن رعایت شود، مگر اینکه به روابط زناشویی مانند روابط مالکیت و مملوکیت نگریسته شود، در این صورت بر اساس قاعده مشارکت سهامی، وجود شریک دیگر برای زن سبب کم شدن سهم او خواهد بود.

✽ اسلام تعدد زوجات را به شرط عدالت جایز دانسته است، با این حال اعتراف می کند که این شرط قابل تحقق نیست و محال است؛ قرآن می گوید: «فإن خفتم أن لاتعدلوا فواحدة» (نساء/۳۲)؛ پس اگر ترسیدید که عدالت نتوانید (فقط) یک زن بگیرید. و در جای دیگر می گوید: «و لن تستطيعوا أن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم» (نساء/۱۲۹) بنابراین، با اینکه قرآن تحقق شرط عدالت را محال دانسته، چگونه است که این سنت باقی مانده است؟

○ عدالت دو گونه است: عدالت در نفقه و عدالت در میل قلبی. مقصود آیه اول عدالت در نفقه است، نه عدالت در میل قلبی که در آیه دوم به محال بودن آن تأکید شده است. اما آیه: «فلاتمیلوا کلّ المیل فتذروها کالمعلّقة» (نساء/۱۲۹) ظاهرش تجویز تعدد است، نه الغای آن. بلی بر مرد واجب است که در انجام وظایف خارجی عدالت بورزد، اما عدالت در عاطفه واجب نیست، زیرا ممکن نیست، چون در اختیار شخص نمی باشد، آنچه که در معاشرت با دیگران واجب است عمل به تعهدات و التزامات می باشد نه رعایت عاطفه که مسأله ای غیراختیاری است.

✽ صورت تحقق نیافتن شرط عدالت، راهکار شریعت درباره تعدد زوجات چیست؟
○ برنامه شریعت التزام به رعایت قانون است، اما گر در جامعه ای دست شریعت بسته بود و قوانین آن اجرا نمی شد، در این صورت نه این مشکل را می تواند حل کند و نه مشکلات دیگر را.

✽ اگر اسلام تعدد را تجویز کرده چرا این حق را فقط به مرد داده است؟
○ خانواده از نظر اسلام بر محور پدر می چرخد، پدر سرپرست خانواده و تدبیر امور زیست خانواده با اوست، فرزندان به پدر نسبت داده می شوند. بنابر این چند همسری که برای مرد توجیهی دارد، نسبت به زن توجیهی ندارد، در صورت تعدد شوهران، فرزندان زن این مشکل را خواهند داشت که به چه کسی نسبت داده شوند. افزون بر این چند شوهری نیاز روانی برای زن محسوب نمی شود، تاریخ گواه این مطلب است، زیرا جز در مواردی بسیار اندک، چندشوهری مرسوم و پذیرفته نبوده است، آن حالات نادر نیز به قانونی عمومی تبدیل نشد.

یکی دیگر از دلایل تعدد زوجات متعادل نبودن تعداد زن و مرد است، این به سود زنان است که بعد از جنگها و حوادث و مرگ و میرها تعداد مردان کم می شود. اضافه بر این، مسأله مهم تر و اساسی تر در تشریح تعدد زوجات برای مردان و نه برای زنان، تفاوت واضحی است که در غریزه جنسی آن دو موجود است؛ مرد سریع تر و سخت تر از زن برانگیخته می شود در نتیجه چند همسری برای مردان گاهی نیازی جدی می شود اما برای زنان نه، به همین دلیل می بینیم که وفاداری به همسر در نزد زنان بیشتر است.

✽ اسلام غیرت زن را کفر می شمارد، چگونه است که خداوند غیرت زن را نسبت به تعدد زوجات شوهر که احساسی طبیعی است، کفر می شمرد؟

○ خداوند انسان را بر احساسهای درونی مجازات نمی کند، فقط هنگامی که این احساسات در بیرون تجلی کند و در رفتار آشکار شود سبب کیفر خواهد بود. زن گاهی از تعدد رنج می برد، اما به دلیل مصالحی که طبیعت عمومی انسانها آن را اقتضا می کند باید بر این احساس خود غلبه کند و جنبه مثبت قانون الهی را درک کند تا این احساس شخصی سبب آزار او نشود.

زن و مرجعیت دینی

✽ مقام دینی که زن می تواند بدان برسد تا کجاست؟ آیا زن می تواند مجتهد و مرجع تقلید شود؟

○ قواعد بنیادین فقه با اینکه زن مرجع احکام شرعی شود ناسازگار نیست؛ اگر او در مرتبه عالی اجتهاد و عدالت باشد و از بین فقها عالم ترین آنها باشد - اگر اعلییت را شرط کردیم - یا اینکه در بین مجتهدین پرکارترین باشد. برای اینکه مسأله تقلید مسأله ای از مسائل شرعی نیست تا نیازمند دلیل صریح شرعی باشد، بلکه مسأله ای است عقلانی.

به همین دلیل آیاتی که از این موضوع سخن می گوید چیزی را تعیین نمی کند، بلکه مطابق با واقع و هماهنگ بودن با آن را کافی می داند - اگر گفتیم که قاعده عقلایی نیاز به امضای شارع ندارد - زیرا شارع در این زمینه مانند سایر عقلا بر مبنای عقل حرکت می کند، این همان چیزی است که خداوند می فرماید:

«فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون» انبیاء/۷

پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.

یا آنجا که می فرماید:

«ماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولانفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقّھوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون» توبه/۱۲۲

و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند؟

این آیه مردم را به پرسش از اهل ذکر فرا می خواند، زیرا فرهنگ مسلمانان فرهنگ «ذکر» است که جاهل به عالم رجوع می کند، به قرینه اینکه می فرماید: «اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید»، یعنی به علما مراجعه کنید، همان گونه که هر جاهلی به عالم مراجعه می کند تا از او بهره بگیرد و به علم و معرفت خویش بیفزاید. همین گونه وقتی می فرماید: «لیتفقّھوا فی الدین...» یعنی ناگزیر مردم باید به پایگاه های علم مراجعه کنند تا آموزشهای ژرف دینی ببینند و نسبت به دین آگاهی پیدا کنند، و در نتیجه هنگامی که به میان مردم خود که نیاز به علوم دینی دارند بر می گردند آنها را بیم دهند تا با برنامه های دین هماهنگ شوند.

حتی احادیثی که فقها به آنها استناد می کنند با اجتهاد زن ناسازگار نیستند؛ مانند: «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینہ مخالفاً لهواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلّدوه»؛ به این معنی است

هنگامی که فقیه به درجه اجتهاد و استنباط رسید و اجتهادش مشارکتی در معرفت حکم شرعی بود و مورد اطمینان مردم قرار گرفت، بر مردم است که از او تقلید کنند و او را برای خود مرجع قرار دهند، بنا بر این بین زن و مرد در این زمینه فرقی وجود ندارد.

✽ آیا حجاب زن مانعی برای رابطه زن با مقلدین او نمی شود، و سدی در برابر مرجعیت او نیست؟

○ برخی از فقیهان همین نظر را دارند، اما ما مخالف این نظر هستیم، به نظر ما رجوع به زن در احکام دینی ممکن است؛ می توانند از پشت پرده از او مسأله بپرسند. در تاریخ اسلام می خوانیم که زنان فعال بودند و با مردان ملاقات می کردند و در انواع مسائل با آنان گفت و گو می کردند. فاطمه زهرا(س) به مسجد رفت و برای مردم با بلاغت خطبه خواند و از مسائل اساسی اسلام در آن زمان دفاع کرد. اگر راست باشد، بین مهاجرین و انصار راه افتاد و برای اثبات حقانیت علی(ع) با خلیفه اول و دوم نیز ملاقات داشت؛ هنگامی که آنان به همین منظور به دیدار او آمدند، علاوه بر اینکه سیره نشان می دهد زنان با پیامبر(ص) و امامان (علیهم السلام) سخن می گفتند، تمام اینها دلالت می کند که واقعاً برای زن ممکن است با حفظ شؤون اخلاقی وارد زندگی اجتماعی و فرهنگی شود، مانعی نیست که زن مجتهد و مرجع تقلید شود و مردم برای تقلید به او مراجعه کنند، در صورتی که توانایی و کفایتی داشته باشد که او را از مردان متمایز کند. برخی از فقها معتقدند که مرجعیت فضای خاصی می خواهد که به طور معمول مردان در آن زندگی می کنند، اما مسأله مرجعیت چیزی است و مسأله رجوع جاهل به عالم چیزی دیگر است، که می شود از پشت پرده نیز پاسخ مسائل مردم را بدهد.

✽ اگر مرجعیت برای زن ممکن است چرا تا هنوز نمونه هایی عینی نداشته ایم؟

○ جامعه همیشه و تا امروز در اختیار مردان است، به زن اجازه رسیدن به این مقام را نداده اند، یا اینکه به او اجازه نداده اند که خود را برای مرجعیت کاندیدا کند، بنابراین زن فرصتی را که مرد داشته نیافته است تا به این مقام برسد، به همین دلیل هنگامی که در برخی از روایات می خوانیم که «انظروا الی رجل منکم...» بیشتر به واقعیت خارجی نظر دارد تا اینکه بخواهد مرجعیت را ویژه مرد بداند، زیرا در آن هنگام زن مجتهدی وجود نداشته است.

مقدار پوشش زن

✽ مقدار واجب پوشش زن چه اندازه است، و آیاتی که در این زمینه وارد شده چه آیه هایی هستند؟

○ قرآن کریم به وجوب پوشاندن بدن برای زن در این آیه اشاره دارد: «و لایبدين زینتهنّ إلا ما ظهر منها» (نور/۳۱)؛ زیورهای خود را آشکار نسازند جز آن مقدار که خود به خود پیدا است. منظور از زینت در این آیه قسمتهای بدن زن است، نه چیزهایی مانند دستبند، گردنبند، گوشواره و جز آن. به عبارت دیگر مقصود در این آیه همه بدن است، اینکه خدا بدن زن را زینت شمرده است اشاره آشکار به این مطلب است که بدن زن مرکز جاذبه برای مرد است. به این دلیل خداوند عزوجل از زن خواسته

است که بدن خویش را از مردان بیپوشانند، به جز ظاهر آن؛ که صورت و دو کف دست است؛ به قول برخی، و برخی دیگر پشت پاها را نیز اضافه می کنند.

✱ بنابراین پوشاندن صورت از چه زمانی مرسوم شده است؟

○ این سنت از پدیده های جدید در بین مسلمانان است، مسلمانها در هنگام برخورد با سایر فرهنگها از آنان تأثیر پذیرفته اند.

✱ آیا همسران پیامبر صورت و دستهای خود را می پوشانده اند؟

○ دلیلی بر این مطلب نداریم، شاید بتوانیم دلیل بر خلاف آن نیز بیابیم.

✱ چه زمانی زن از حجاب معاف می شود؟

○ زمانی وجود ندارد که زن در آن از حجاب معاف باشد، مگر اینکه در حال حجاب خطری او را تهدید کند، یا با خطر طلاق از سوی همسر خود روبه رو شود و طلاق برای او ایجاد دشواری کند، در این صورت می تواند مقداری از حجاب خود کم کند...

✱ در حالی که زن از حالت تحریک کننده شهوت مردان خارج شود (به سبب زشتی چهره یا پیری و مانند آن) آیا باز هم مأمور به حجاب و پوشاندن جلوه های بدن و پنهان کردن زینت خویش است؟

○ بلی، در این صورت باز هم حجاب لازم است، زیرا تشریح عام و قانون فراگیر است. علاوه بر این، تحریک آمیز نبودن در نظر برخی، به معنای تحریک کننده نبودن برای همه نیست، که به کلی از این صفت عاری باشد.

معیار پوشش شرعی

✱ آیا حجاب، به شکل مطلق یا نسبی تعیین شده است یا عرف آن را تعیین می کند؟

○ حجاب در شریعت احکام روشنی دارد و به تشخیص عرف واگذار نشده است؛ یعنی زن باید به جز صورت و دو کف دست خویش را بیپوشاند، نباید به گونه ای بیرون برود که تبرج به شمار آید؛ تبرج جاهلیت نخستین، اما اینکه چگونه پوششی برای حجاب استفاده شود این به عهده عرف است و به عهده خود زن.

به همین دلیل حجاب شرعی در هر کشوری به شکل لباس متعارف همان سرزمین درآمده است، مثلاً عربها «عبا» را و فارسی زبان ها چادر را حجاب شرعی قرار داده اند، همه این مسائل به عرف های متنوع کشورها بر می گردد.

✱ آیا پوششی که به طور معتدل زنانگی زن را می نمایاند، از نظر اسلام پذیرفتنی است؟

○ به این پرسش نمی توان پاسخ داد، زیرا این پرسش در هاله ای از ابهام پوشیده است، اعتدال و غیراعتدال در این مسأله چگونه مشخص می شود؟ اعتدال به نظر مردم نسبی است؛ چیزی در نظر بعضی اعتدال است، و در نظر برخی دیگر غیرمعتدل. اگر قرآن را در این زمینه تلاوت کنیم سه عنوان

وجود دارد: زینت، تبرج و طمع انگیزی (فیطمع الذی فی قلبه مرض - احزاب/۳۲). هر گاه لباس زن مصداق زینت و تبرج نباشد و سبب تهییج مردان نشود می توان گفت مصداق حجاب شرعی است.

عشق و ازدواج

✽ اهمیت عشق و دوستی در ازدواج تا چه اندازه است؛ دوستی متقابل زن و شوهر و دوستی فرزندان؟

○ یکی از مهم ترین زیربناهایی که انسان ساختمان روابط خود را برپایه آن می سازد «دوستی» است. دوستی پیوند عاطفی با دیگرانی است که وجود آنها از وجود ما جداست، از آنجا که این رابطه بر اساس نیاز به پیوند با آنهاست، نیاز هستی شخص را به پیوند با جهان خارج شکل می دهد، بویژه با مهم ترین موجود جهان هستی، یعنی انسان.

طبیعت عشق و دوستی متنوع است، (مانند دوستی پدران، دوستی مادرانه و...) همان گونه که عناصر برانگیزاننده عشق و دوستی انسان متفاوت است، برخی از مردم را زیبایی محبوب مجذوب می کند و برخی دیگر را اخلاق محبوب، و... محبت به هر انگیزه ای که باشد شخص را به سوی محبوب می کشاند، چه آن محبوب دوستی باشد یا نزدیکی از نزدیکان، و شاید یک «کار».

بنابراین، دوستی و عشق بین زن و مرد، عنصری مهم از عناصر زمینه ساز ازدواج است، به شرط آن که این دوستی موهوم و بر اساس فشار غریزه جنسی نباشد، و گرنه دوستی این چینی با سردی غریزه سرد خواهد شد، و این دوستی نمی تواند برای زندگی مشترک کافی باشد، زناشویی با این اساس به یک زندگی معمولی تبدیل خواهد شد.

اما آن گاه که دوطرف به یکدیگر عشق بورزند، این احساس تمامی موانع بین آنها را برطرف خواهد کرد، در این صورت هر یک از دو طرف پذیرای یکدیگر خواهد بود. مثال زیبایی که قرآن در این زمینه می زند، تشبیه زن و مرد به لباس همدیگر است: «هنّ لباس لکم و أنتم لباس لهنّ» (بقره/۱۸۷) هر یکی دیگری را مانند لباس می پوشاند، از همه جوانب؛ یعنی اینکه تمام احساسها و تمایلات و نیازهای یکدیگر را اشباع می کنند.

طبیعی است که احساس دوستی دو طرفه، زندگی زن و شوهر را پربار خواهد ساخت و سبب رشد بیشتر خانواده خواهد شد، در نتیجه به آنان شجاعت این را خواهد داد که در راه سعادت و خوشبختی یکدیگر فداکاری ها کنند، و رابطه خود را روز به روز بهتر نمایند.

رابطه بنا شده بر محبت زن و شوهر بر رابطه دوستانه والدین با فرزندان نیز تأثیر خواهد گذاشت، زیرا رابطه پدر و مادر به طور مستقیم بر فرزندان اثر می گذارد و در به وجود آمدن فضای هماهنگی و سازگاری عاطفی در میان خانواده نقش خواهد داشت، تبلور آن در این است که هر کس از اعضای خانواده مسؤلیت خویش را به خوبی انجام دهد. شاید این فضای هماهنگی و الفت همان چیزی باشد که از این آیه مبارکه الهام می گیریم:

«و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إلیها و جعل بینکم مودّة و رحمة»

روم/۲۱

از نشانه های قدرت او این است که از جنس خود شما برای شما همسرانی آفرید که با آنان آرامش بیابید، و بین شما دوستی و رحمت قرار داد، زیرا خداوند متعال در این آیه بر جنبه مودت، که همان

دوستی است تکیه می کند، و نیز بر عنصر رحمت که هر یک با نگاهی واقع بینانه به طرف مقابل نگریسته و او را درک می کند، موقعیت، انگیزه ها و احساسات او را درک کند، و اینها دستاوردهای محبت هر یک به دیگری خواهد بود، زن و شوهر به طور مساوی، اثر دوستی در زندگی زناشویی یکی است، چه از سوی شوهر باشد و چه از سوی زن. نیاز زندگی زناشویی به محبت بین زن و مرد تفاوتی ندارد؛ یعنی همان گونه که مرد به توجه و عاطفه زن نیاز دارد، زن نیز به توجه عاطفی شوهر نیازمند است تا بتواند با دشواریهای زندگی و مسؤولیتهای آن روبه رو شود.

✱ برای زن و شوهر چگونه ممکن است بعد از ازدواج عشق شان را عمیق تر کنند؟

○ هنگامی که درباره عشق به عنوان احساسی انسانی سخن می گوئیم که بین زن و مرد رابطه برقرار می کند، و نه به عنوان یک احساس غریزی که مذکر و مؤنث را به سوی یکدیگر می کشاند، در این صورت این احساس انسانی نیز تابع قوانین عامی است که شامل سایر احساسهای انسانی می شود. در نتیجه می توان گفت چیزهایی که محبت بین زن و شوهر را افزایش می دهد همان چیزهایی هستند که می توانند محبت هر انسانی را به انسان دیگر افزایش دهند، پس زن و شوهر می توانند برای کسب صفات مثبت انسانی تلاش کنند و هر روز بیشتر از گذشته آن صفات را در خود گسترش و ژرفای بیشتر ببخشند تا بتوانند با شریک زندگی خود در راستای زیبایی، معنویت و انسانیت، هماهنگی و همگامی بیشتری بیابند، این راه افزایش علاقه بین زن و شوهر به یکدیگر است.

وجود رابطه این گونه بین زن و شوهر، تنها ضامن ایجاد رابطه ژرف و گسترده بین آن دوست، اما عشقهای متکی بر غریزه جنسی، چیزی که امروزه و در داستانهای عشقی شایع است که زنها و مردها را به یکدیگر می رساند، نمی توانند ژرف و گسترده باشند، شهوت غالباً سرد می شود و از بین می رود و برای اشباع غریزه به دنبال موضوعات دیگری می گردد، اینجاست که یا پای خیانت به میان می آید، یا سرد مزاجی و بی علاقه‌گی رخ نشان می دهد، که رابطه زناشویی را دچار سستی خواهد کرد و یا به جدایی خواهد کشانید.

✱ آنچه در اینجا عرضه می شود برگزیده ای است از پرسشهایی از علامه فضل الله، فقیه ارجمند و مفسر برجسته قرآن که از مراجع تقلید شیعه در لبنان و کشورهای همجوار می باشند. پرسشهای یادشده و گفت و گو از سوی «سهام حمیه» انجام شده و توسط «منی بلبل» آماده شده است و به صورت کتابی با عنوان «دنیا المرأة» در بیروت به سال ۱۹۹۷ میلادی به چاپ رسیده است. بخشهایی که از این کتاب برگزیده شده به قلم آقای سید حیدر علوی نژاد به فارسی ترجمه شده است.

